

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره هفدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۱ (پیاپی ۳۴)
(ویژه نامه زبان و ادبیات فارسی)

تصویر آفرینی در نهج البلاغه

دکتر سید محمد مهدی جعفری*

دانشگاه شیراز

چکیده

امام علی بن ابی طالب (ع) در فصاحت و بلاغت بی‌مانند و در خطابه و سخنوری مشهور خاص و عام است. سخنان زیبا و پرمحتوا و آموزنده او از روزگار زندگی پر بار امیرالمؤمنین (ع) به بعد، مورد توجه ادیبان و سخن شناسان و بزرگان علم و ادب بود، تا اینکه ادیب و دانشمند و سخن شناس بزرگ سید رضی، در پایان قرن چهارم، گزیده‌ای از سخنان آن بزرگوار را در کتابی به نام «نهج البلاغه» گرد آورد. نهج البلاغه که هم از جهت محتوا پرمعنا، و هم از لحاظ الفاظ زیباست، از همان آغاز، توجه سوارکاران میدان بلاغت را به خود جلب کرده است. بزرگان دانش زیبایی شناسی و هنر سخنوری، صنایع بدیعی و بیانی را از سخن امام دریافته‌اند. سخنش، بطور طبیعی و بی هیچ تکلف و تصنعی، سرشار از آفرینش‌های هنر معانی و بیان و بدیع است. و تصویر آفرینی، در این کتاب بزرگ از دیگر هنرها برجسته‌تر به نظر می‌رسد.

در این نوشتار به نمونه‌هایی از تصویر آفرینی در نهج البلاغه اشاره و بحث شده است

واژه‌های کلیدی: ۱. تصویر آفرینی ۲. نهج البلاغه ۳. امام علی ۴. سید رضی.

۱. مقدمه

امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب (ع) خداوند سخنوری و نمونه والای فصاحت و بلاغت به شمار می‌رود. این ویژگی را تحت تأثیر سه عامل می‌دانند:

نخست طبیعت باز و افقهای بیکران و آسمان صاف شبه جزیره عرب که همه افراد قریش و بویژه بنی هاشم را از سخنوری و شاعری بهره‌مند ساخته بود، دوم قرآن کریم نه تنها از جهت پیام جاویدان، بلکه از جهت فصاحت لفظی و بلاغت معنوی نیز معجزه‌ای غیر قابل انکار به شمار می‌رود، و سوم فصاحت و بلاغت معلم و مربی بزرگ او، پیامبر اکرم (ص) که می‌فرمود: «أنا افصح العرب».

درباره سخن امام گفته‌اند که «دون كلام الخالق و فوق كلام المخلوق» (ابن ابی الحدید، ۲۴/۱: ۱۳۸۵ق): از سخن آفریدگار فروتر و از سخن آفریدگان برتر.

زیبایی و جذابیت سخنان امیرالمؤمنین (ع) دوست و دشمن را تحت تأثیر قرار داده بود، بطوری که گزیده‌ای از سخنان آموزنده و پرمغز و زیبایش را می‌نوشتند و حفظ می‌کردند، و از هنگام تدوین کتابهای ادبی و جنگهای متفرقه و حتی نویسندگان کتابهای دایرةالمعارف گونه‌ای مانند «العقد الفرید» ابن عبد ربه (وفات ۳۲۸ ق) و عیون الاخبار ابن

قتیبۀ دینوری (وفات ۲۸۱ ق) اثر خود را، به منظور قبول عام یافتن با سخنان امام (ع) مزین می‌کردند. تا اینکه در دوران زرین فرهنگ اسلامی (سده‌های چهارم و پنجم هجری) ادیب و سخن‌شناس و دانشمند بزرگ و شاعر کم‌مانند سید رضی، ابوالحسن محمدبن‌الحسین (۴۰۶-۳۵۹ ق) به گردآوری گزیده‌ای از زیباترین و شیواترین سخنان امیرالمؤمنین (ع) همت گماشت، و این گزیده را که از خطبه، کلام، دعا، وصیت نامه، بخشنامه و کلمات قصار حکمت آمیز برگرفته است، نهج‌البلاغه نامید. سید رضی با این کار بزرگ خواست «گذشته از نیکبها و زیبایبهای بسیار، و برتریهای بیشمار نهفته در وجود امیرالمؤمنین، عظمت قدر آن بزرگوار را در این فضیلت سخنوری نیز آشکار گرداند، چه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام، از میان همه گذشتگان نخستین، تنها کسی است که به اوج کمال سخنوری دست یافته است، و از آنان جز اندکی جسته گریخته و پراکنده‌ای نابیخته اثری نمانده است ...» (سید رضی، مقدمه: ۱۹۶۱).

سید رضی در این گزینش بیشتر به زیبایی و شیوایی سخن توجه داشته است، از این روی دسته گلی زیبا از گلستان عطر آگین علوی فراهم آورده و مشام جان همه انسانهای تاریخ را معطر گردانیده است.

علمای بلاغت، از همان آغاز تدوین این دانش، نمونه‌های برجسته‌ای در موضوعات معانی و بیان و بدیع، را از نهج‌البلاغه برگرفته در آثار بلاغی خود جای داده‌اند و به ترصیع و تذهیب تاج گوهر نشان خود پرداخته‌اند.

یکی از مؤثرترین شیوه‌های آموزش و پرورش، آوردن تمثیل یا تصویر آفرینی است که قرآن مجید و سنت رسول گرامی اسلام از این شیوه سرشار است.

در این نوع آفرینش هنری، هم مباحث علم معانی می‌گنجد، و هم موضوعات علم بیان مانند تشبیه و استعاره و مجاز و کنایه؛ و تمثیل از زیباترین موضوعات علم بدیع به شمار می‌رود. سخنان امیرالمؤمنین (ع) سرشار از چنین هنرنمایی‌های شگفت‌انگیز است. زندگی انسان، حرکت جهان، سیر تاریخ، شیوه برخورد انسانها با یکدیگر، روابط اجتماعی، طرز تفکر و تعقل، و حتی درون جهان غیب و منازل پس از مرگ و میر و مشاهد قیامت و جایگاههای افراد در بهشت و دوزخ را چنان زنده و با روح به تصویر می‌کشد که خواننده خود را در آن صحنه و در آن میدان احساس می‌کند، و جریانه‌ها را هم اکنون بطور زنده به چشم می‌بیند، نه آنکه از گذشته چیزی مبهم بخواند و سایه‌ای کم‌رنگ ببیند. هریک از آن تمثیلهای و یا تصویر آفرینی‌ها، از چند تابلوی نقاشی متحرک و جاندار تشکیل شده است که هر یک خواننده را به ترتیبی منظم و منطقی بدنبال خود سیر می‌دهند و به جهانی دیگر می‌برند. نمونه‌هایی از این تصویر آفرینی‌ها در زیر ارائه می‌شود:

۲. تصویر آفرینی

امام، چنانکه گفته شد، همه موجودات جاندار و بیجان را دارای یک روح و یک مسیر و در حرکت به سوی یک هدف می‌بیند و می‌داند، و این بینش و دانش از جهان بینی توحیدی او سرچشمه گرفته است، و پیوسته بدین موجودات ظلوم و جهول که با پروردگارش پیمان بست باز امانت را به منزل نهایت برساند، بانگ می‌زند و هشدار می‌دهد تا آن روح ساری و جاری در همه اشیاء، و جنب و جوش و درنگ نشناس آنها را دریابد و از آنها بازپس نمانند و هماهنگ با کاروان آفریدگان رهسپار دیار کمال شوند.

تابلویی که در زیر به نظر می‌رسد، تمثیلی است حقیقی از واقعیتی موجود در همه زمانها و مکانها، نه با چشم دل که با چشم سر. و نه در جهان تخیل که در عالم واقع هم به روشنی می‌توان دید، لیکن خواب غفلت و غرور قدرت نمی‌گذارد چنین درس روشن و گرانبهایی را گرفت و به کار بست. اما آهنگ سخن امام به گونه‌ای است که هیچ

هشیاری با نیوشیدنش از لذت مستی آن سر بر نمی‌تابد. و هیچ مستی با چنان بانگی دیگر بی خبر نمی‌خواهد:

۱. ۲. تابلوی نخست: آفرینش و رویش و بالندگی

هَامَ هَذَا الَّذِي أَنشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ، وَ شَغَفَ الْأَسْتَارَ، نُطْفَةً دِهَاقًا وَ عَلَقَةً مُحَاقًا، وَ جَنِينًا وَ رَاضِعًا، وَ وُلِيدًا وَ يَافِعًا. ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْبًا حَافِظًا، وَ لِسَانًا لَافِظًا، وَ بَصْرًا لَاحِظًا، لِيَفْهَمَ مَعْتَبِرًا، وَ يُقْصِرَ مَرْدَجِرًا (سید رضی، ط: ۸۳، ۱۹۶۳ م).

(هان ای انسانها) بدین موجود ناتوان و ناچیز بنگرید که پروردگارش در تیرگیهای تو در توی زهدانها، و پرده‌های ستبر زندانها به صورت آبی جهنده بیافرید. و سپس خونی بسته و لخته‌ای ناپدید، و جنینی ناپیدا و شیرخواره‌ای شد هویدا. و نوزادی وابسته، و نوجوانی از خانمان گسسته، که پروردگارش به وی قلبی فراگیر و پویا، ارزانی داشت و زبانی گویا و چشمی بینا که با آنها دریابد و عبرت اندوزد، و از ناروا دست بردارد و سرمایه‌های خویش نسوزد. این موجود ناسپاس و ستمگر بر خویش که از هیچ به همه چیز رسید، و از ابزاری سودبخش برخوردار گردید، از راه و ره توشه برید، و در چمنزار لذتهای این جهانی چرید:

۲.۲. تابلوی دوم: تب و تاب جوانی

«حَتَّىٰ إِذَا قَامَ اعْتَدَالَهُ، وَ اسْتَوَىٰ مِثَالَهُ، نَفَرَ مُسْتَكْبِرًا، وَ خَبَطَ سَادِرًا، مَا تَحَا فِي غَرْبِ هَوَاهُ، كَادِحًا سَعِيًّا لِدُنْيَاهُ، فِي لَذَاتِ طَرَبِهِ وَ بَدَوَاتِ أَرْبِهِ؛ ثُمَّ لَا يَحْتَسِبُ رِزْيَةً، وَلَا يَخْشَعُ تَقِيَةً؛ فَمَاتَ فِي فِتْنَتِهِ غَرِيرًا، وَ عَاشَ فِي هَفْوَتِهِ يَسِيرًا، لَمْ يُفِدْ عَوْضًا، وَ لَمْ يَقْضِ مُفْتَرَضًا» (همان).

از روزگار کودکی و نوجوانی برآمد و به دورانی پا گذاشت که اندامش بیاراست، و بر روی پاهایش برخاست، در آن روزگار بود که از روی خود بزرگ بینی رویگردان و در بیابان بیهشی سرگردان، با دلو هوا و هوسهایش آخرین قطره آرزوهایش را از بن چاه هوسها بیرون کشان، و برای رسیدن به خواسته‌هایش در این جهان کوشان، از لذتها پیوسته سرمست، و با دیدن نخستین شکوفه‌های آرزوهایش بدانها پیوست؛ نه پیشامد ناگوار سنگینی را به شمار آرد، و نه از پرواپیشگی نگرانی و بیم روزشمار در سر دارد، پس در آشوبی که از فریب توانایی و جوانی بر پای ساخته مرده است، و در لغزشگاه پر جوش و خروش خود اندکی بیش به سر نبرده است، نه در برابر نقد کامرانی و برنایی سودی اندوخته، نه از آن همه بایسته‌های انسانی شایسته‌ای به انجام رسانیده.

در تابلوی دوم استعاره‌ای زیبا به چشم می‌خورد: «مَا تَحَا فِي غَرْبِ هَوَاهُ». ماتح کسی است که آب چاه یا حوض را تا آخرین قطره بیرون می‌کشد، و غرب دلو بزرگی است که آبکش‌ها آب چاه یا حوض را با آن بیرون می‌کشند. هوا به معنی خواست و هوس غریزی و بی‌پایه است که انسان بی آنکه اندیشه و خرد خود را به کار گیرد، به دنبال آن می‌رود، و سرانجام آن هم فرو افتادن در پرتگاه حیوانیت و شهوت پرستی است که واژه هوا چنین معنایی دارد. این واژه هوا قرینه صارفه است، یعنی انسان با شنیدن آن در می‌یابد که منظور گوینده از کشیدن آب و دلو، معنای حقیقی آنها نیست، بلکه این مفاهیم را (عاریه) به وام گرفته است تا حالت انسانی را توصیف کند که پیوسته به دنبال آرزوهای حیوانی و خواسته‌های غریزی خویش روان است، و بی هیچ احساس و وظیفه‌ای انسانی، و بدون خرد ورزیدن و در اندیشه آینده بودن، می‌خواهد همه خواسته‌هایش برآورده شود و کامیاب گردد، همانگونه که یک شخص آبکش با دلو بزرگ می‌کوشد تا همه آبهای حوض را بیرون بکشد.

این «استعاره مکنیه» هم گونه‌ای تشبیه می‌باشد که بدون آن نمی‌توان، با جملاتی ساده، حالات و صفات آن شخص مفرور و هوسباز را نشان داد.

همچنین جمله «بَدَوَاتِ أَرْبِهِ» نیز با همه کوتاهش مفاهیم بسیاری را نشان می‌دهد و در حقیقت به اصطلاح اهل بلاغت «ایجازی است در حد اعجاز». توضیح آنکه بدوات جمع بدوه یا بدی، به معنای نخستین جوانه‌ای است که بر شاخه درخت می‌روید، آغاز روییدن دندان در دهن کودک، و پدیدار شدن شکوفه بر شاخه گل است. و بدوات یعنی نخستین خواسته‌ها (أَرْب) که در دلش جوانه زد، و نخستین نشانه‌های هوس که در وجود حیوانیش بطور غریزی پدیدار گردید.

به تناسب، تطابق، تضاد، ترصیع، مراعات النظیر، کنایه، مجاز، تشبیه و استعاره در دو جمله زیر از تابلوی دوم بنگرید: «فَمَاتَ فِي فِتْنَتِهِ غَرِيرًا، وَ عَاشَ فِي هَفْوَتِهِ يَسِيرًا»؛ پس در آشوبی که از فریب توانایی و برنایی بر پای ساخته مرده است، و در لغزشگاه و گودال پر جوش و خروشی که در پیش گرفته اندکی بیش به سر نبرده است.

مات و عاش، مطابقه و تضاد است؛ جمله نخست با جمله دوم ترصیع؛ مات با فتنه و غریر، در جمله نخست و عاش و هفوه و یسیر، و در جمله دوم تناسب را به زیبایی می‌رساند، موت کنایه از مردن از شدت شهوت و هوس از زندگی انسانی، و عیش کنایه از زنده بودن در حالت اشتباه آمیز حیوانی، فتنه را در معنای مجازی آشوبهای تیره و بی هدف

جوانی به کار برده است، و هفوه را در معنای مجازی زندگی حیوانی و پر از اشتباه غریزی؛ در جمله نخست آن شخص را به مرده‌ای تشبیه کرده است که فریب آشوبهای جوانی را خورده نفس کشیدن و به دنبال کامجویی رفتن را زندگی می‌پندارد، و در جمله دوم به حیوانی تشبیه شده که در لغزشگاه و کمینگاه گرفتار آمده و به سوی مرگ پیش می‌رود، لیکن تصور می‌کند در جای خوبی به زندگی جاویدانی سرگرم است؛ در جمله اول موت و فتنه استعاره از زندگی پرجوش و خروش حیوانی است؛ و در جمله دوم عیش و هفوه استعاره از زندگی سراسر اشتباه و فریب و نیرنگ این جهانی است؛ غریباً و یسیراً که هر دو به صورت صفت مشببه و حال آمده‌اند کنایه از فریب و نیرنگهایی است که انسان در این جهان می‌خورد، و زمان کوتاهی است از زندگی یک بشر که آن را بی‌پایان می‌پندارد.

این جوان برنا در اوج شر و شورها و کامرانیها و پندار جهان به کامیها، از نهانگاهی دور از چشمداشت، تیرهای مرگ و بیماری او را آماج خود سازند، و با شکار دست و پای بسته و گزفتار، نرد عشق دربارند:

۲.۳. تابلوی سوم: غافلگیری دردها و مرگ

«دَهْمَتَهُ فَجَعَاتُ الْمُنْيَةِ فِي غَبْرِ جَمَاحِهِ وَ سَنَنْ مِرَاجِهِ، فَظَلَّ سَادِرًا وَ بَاتَ سَاهِرًا، فِي عَمْرَاتِ الْأَوَاجِعِ وَالْأَسْقَامِ، بَيْنَ أَخِ شَقِيْقٍ، وَ وَالِدِ شَفِيْقٍ، وَ دَاعِيَةِ بِالْوَيْلِ جَزَعًا، وَ لَا دِمَّةَ لِلصَّدْرِ قَلْقَاءً؛ وَ الْمَرْءُ فِي سَكْرَةٍ مُلْهَثَةٍ، وَ عَمْرٍو كَارِثَةٌ، وَ أَنْتَ مُوجِعٌ، وَ جَذْبَةٌ مُكْرِبَةٌ، وَ سَوْقَةٌ مُتَعَبَةٌ» (همان).

ناگهان در اوج سرکشی و شور جوانی و رهسپردن در خوشیها و کامرانی، دردهای مرگ او را فرا گیرد، روز را در تب و تاب بیماری، و شب را در بیخوابی و از دردها بیداری به سر رساند. در گرداب رنجهای جانکاه فرو رفته است و شبیخون سپاه درد و ناراحتی بیتابش کرده است، بر روی بستر بیماری در میان برادری همچون جان، و پدري دلسوز و مهربان و [خواهری] از بیتابی وای وای گویان و [مادری] از نگرانی بر سر و سینه زنان افتاده، بیهوشی مرگ زبان از دهانش بیرون آورده، حالت ناامید کننده احتضار بر او سایه افکنده، ناله‌هایی دردناک از جگر کشیده و نفسهای بازپسین را پی در پی دمیده، جانش با اندوه و مصیبت به لب رسیده، و جان‌کندنش با دشواری به آخر رسیده است.

«فَظَلَّ سَادِرًا وَ بَاتَ سَاهِرًا»: پس همه روز را در سرگردانی و بیهوشی از درد به سر آورد، و همه شب را از بیماری و ناراحتی بیدار ماند.

می‌بینیم که در این جمله کوتاه مفاهیم بسیاری را گنجانیده و علاوه بر آنکه ایجاز اعجاز گونه‌ای در آن است، دو فعل ناقص ظل و بات، با تضاد خودشان حالات کامل شبانه روز آن جوان را می‌نمایند، مجموع الفاظ، مراعات النظیری زیبا ایجاد کرده، سادراً کنایه از بیهوشی درد شدید و سرگردانی برای درمان خویش است، و ساهراً در معنای حقیقی خود به کار رفته نشان می‌دهد که چشم بیمار در سراسر شب بر هم نمی‌افتد.

«فِي عَمْرَاتِ الْأَوَاجِعِ، وَ طَوَارِقِ الْأَوَاجِعِ وَالْأَسْقَامِ» در گردابهای رنجهای جانکاه فرو خفته و سپاه شبیخون زننده دردها و بیماریها او را از پا درآورده‌اند.

استعاره‌ای است زیبا، در جمله نخست، دردها را به گردابها تشبیه کرده است که انسان را در خود فرو می‌برد. و آلام قرینه صارفه‌ای برای دریافت شنونده است که لفظ را در معنای حقیقی خود به کار نبرده و وام گرفتن معنای حقیقی گرداب را برای درد و بیماری به او یادآوری می‌کند.

تشخیص یا شخصیت انسانی دادن به مفهومی ذهنی یا پدیده‌ای بیجان، نیز یکی از کارهای رسا و گویای هنر زیبایی شناسی است. در این جا امیرالمؤمنین دردها و بیماریها را به سپاهی تشبیه کرده است که ناگهانی و بی‌هیچ نشانه‌ای بر انسان شبیخون می‌زنند و آن انسان در اوج سرکشی و تاختن و ره سپردن در شور جوانیها (فی غیر جماعه و سنن مراجه) است. از این روی جمله «طَوَارِقِ الْأَوَاجِعِ وَالْأَسْقَامِ» هم تشخیص است و هم استعاره و تشبیه.

نکته زیبایی دیگری که در این تابلو به چشم می‌خورد، قرینه سازی لفظی و معنوی است:

«بَيْنَ أَخِ شَقِيْقٍ وَ وَالِدِ شَفِيْقٍ، وَ دَاعِيَةِ بِالْوَيْلِ جَزَعًا، وَ لَا دِمَّةَ لِلصَّدْرِ قَلْقَاءً»: افتاده در میان برادری تنی، و پدري دلسوز، و خواهری از بیتابی وای وای گویان، و مادری از پریشانی بر سر و سینه زنان. در جمله نخست، شقیق یعنی برادری که

از یک پدر و مادر باشند، مانند سیبی که دو شقه کرده باشند، و شفیق به معنای نگران و دلسوز و مهربان است. که در این جا برادر تنی همچون جان و پدر دلسوز و مهربان، با هم به صورت لفظی قرینه شده‌اند، با این قرینه لفظی می‌توان قرینه معنوی جمله بعد را دریافت که آن زن بیتاب وای وای گو خواهر است، و آن زن که از پریشانی بر سر و سینه خود می‌کوبد مادر، زیرا در جمله نخست، اول برادر را وصف کرده است و سپس پدر را، و نیاوردن لفظ خواهر و مادر خود وسیله‌ای است برای زیباتر جلوه دادن عبارت و تطبیق آن با هر زنی از خویشان و بستگان.

چون این شخص بیمار با چنان حال زار، آخرین نفسها را به سختی کشید، و همه شرها و شورها، و دردها و رنجهایش با مرگ به سر رسید، او را در میان کفن می‌پیچند و بر تابوت چوبین می‌نهند و اطرافیانش بر دوش می‌گیرند، و به واپسین منزل تنهایی این جهانش می‌برند:

۴. ۲. تابلوی چهارم: رام و آرام و تنها و بی‌کس

«ثُمَّ أُدْرَجَ فِي أَكْفَانِهِ مُبْلِسًا، وَ جَذِبَ مُنْقَادًا سَلِسًا؛ ثُمَّ أُلْقِيَ عَلَى الْأَعْوَادِ رَجِيعَ وَصَبٍ، وَ يَضُو سَقَمًا؛ تَحْمِلُهُ حَفْدَةُ الْوِلْدَانِ، وَ حَفْدَةُ الْإِحْوَانِ إِلَى دَارِ غُرْبَتِهِ، وَ مُنْقَطِعَ زَوْرَتِهِ، وَ مُفْرَدَ وَحْشَتِهِ» (همان).

آنگاه ناامید از بازگشت زندگی در کفنهاش پیچند، و رام و آرام بدین سوی و آن سوی کشند، سرانجام همچون کوفته‌ای از سفر برگشته، و پیکری نزار و بیماری کشیده، بر پاره‌های چوبش افکنند، و فرزندان دلسوخته و برادران از مصیبت برافروخته چوبها بر دوش گیرند و به سوی خانه غربتش بَرند، و دیدار از او بَرند، و به سرزمین تنهایی و بی‌کسایش رسانند.

«أعواد» به معنی چوبها، در این تابلو کنایه از تابوت چوبی است، و تعریضی زیبا است از نوع مجاز به انسان رفاه طلبی که در روزگاران خوشی و سرمستی جز بر بستر نرم و مناسب حال نمی‌خوابد و می‌کوشد تا گرانبهاترین تخت‌خواب و رخت‌خواب را برای خویش فراهم سازد و چون مرد و از اختیار خویش بیرون رفت، برخلاف میلش او را بر چوبهای خشکی می‌اندازند و به قبرستان می‌برند، چنانکه همگان را نیز به همین شیوه به سوی گور می‌کشاند.

«رَجِيعَ وَصَبٍ»: از سفر بازگشته رنجوری. استعاره‌ای است زیبا از نوع استعاره مکنیه. مرده را به اسبی تشبیه کرده است که از شدت دویدن و سواری دادن و تیمار ندیدن به حال رنجوری و ناتوانی و کوفتگی افتاده همین که از سفر برگردد و به خانه رسد، از ناتوانی در کنار آخور افتد و هیچ حالی برای حرکت و رمقی برای فعالیت ندارد.

«دَارِ غُرْبَتِهِ، وَ مُنْقَطِعَ زَوْرَتِهِ، وَ مُفْرَدَ وَحْشَتِهِ»: خانه غربتش، و محل بریدن دیدارش، و جایگاه تنهایی و بی‌کسی‌اش. همه این اصطلاحات کنایه از گور است که انسان مرده، با وجود بودن در کنار مردگان بشمار، باز هم غریب است چون هیچیک توان انس و الفت گرفتن با یکدیگر را ندارند، و دیدار با او برای همه خویشان و دوستان و عزیزان بریده می‌شود و سنگ و خاک گور نمی‌گذارد که کسی او را ببیند، و نه او می‌تواند بدون داشتن جان از زیر سنگها و خاکها کسی را ببیند. و تنها و بی‌کس در آن خانه افتاده و دستش از همه جا کوتاه و دست همگان نیز از یاری او ناتوان است، و تنها همدم او اعمالش در این جهان بوده که اگر به نیکی انجام گرفته همدمی مهربان برای او می‌باشند، و اگر ناشایست صورت پذیرفته‌اند همه تبدیل به آتش و عذاب و شکنجه می‌شوند.

این کسان با همه پیوندها و وابستگیها لحظه‌ای در کنارش نمانند و به خانه و زندگی خویش بازگردند، و او را به دست حسابرسی دادگر، و آزمایش کنندگانی ریزنگر سپارند و آنان در همان لحظه نخستین به حسابش پردازند و به جایگاهی که سزاوار است اندازند.

۵. ۲. تابلوی پنجم: رسیدگی بدوی به پرونده متهم

«حَتَّىٰ إِذَا انصَرَفَ الشُّعْبُ، وَ رَجَعَ الْمُتَفَجِّعُ، أَقْبَدَ فِي حُفْرَتِهِ نَجِيًّا لِبَهْتَةِ السُّؤَالِ وَ عَثْرَةِ الْإِمْتِحَانِ».

همین که مشایعت کنندگان جنازه، به خانه باز آمدند، و دردمندان و مصیبت رسیدگان از گورستان برگشتند، وی را در گورش زمزمه کنان نشانند تا با پرسشهایی ناگهانی و مبهوت کننده رو به رو گردد، و در آزمایشی سخت و لغزاننده در گل بماند و به پرتگاه سقوط افتد.

۲.۶. تابلوی ششم: کیفر سرکشی و غرور

«وَأَعْظَمُ مَا هُنَالِكَ بَلِيَّةٌ: نُزُولُ الْحَمِيمِ، وَ تَصْلِيَةُ الْجَحِيمِ، وَ فُورَاتُ السَّعِيرِ، وَ سَوْرَاتُ الرَّفِيرِ، لَأَفْتَرَةُ مُرِيحَةٍ، وَ لَا دَعَاةَ مُرِيحَةٍ، وَ لَا قُوَّةَ حَاجِرَةٍ، وَ لَا مَوْتَةَ نَاجِرَةٍ، وَ لَا سِنَّةَ مُسَلِّيَةٍ، بَيْنَ أَطْوَارِ الْمَوَاتِبِ، وَ عَذَابِ السَّاهَاتِ! إِنَّا بِاللَّهِ عَائِدُونَ!» (نهج، ط ۸۳).

از همه بلاهای آزمایش بزرگتر: فرو ریختن آبی سوزان و آتشی فراگیر و پیوسته فروزان؛ و زبانه‌های بلند و سرکش و زوزه‌های گوشخراش آتش است، در آن جهنم سوزان نه لختی مجال آساینده، نه آتش بسی زداینده، نه قدرتی بازدارنده، و نه مرگی از درد رهاننده، و نه خواب سبکی آرامش دهنده است، گرفتار در آن آتش در میان مراحل و انواع گوناگون مرگها دست و پا می‌زند، و در آزارها و شکنجه‌های پیوسته رو به فزونی بدترین جانها را می‌کند! همگی به خدا پناه می‌بریم [از چنان زندگی ننگین، و از چنین مرگ و عذابی سنگین]!

در این شش مرحله از آفرینش تا کیفر، و از نطفه تا عذاب دوزخ، شش تابلوی زنده و گویا را ترسیم می‌کند که خواننده و شنونده خود را در همه آن مراحل ناظر و حاضر می‌بیند، و عذاب سوزان جهنم را با تمام وجود احساس می‌کند.

چهار مرحله نخست، واقعیت‌های آفرینش و زندگیست که هر کسی خود شاهد و گواه و عامل و اجرا کننده آنها بوده است. و دو مرحله بعد حقایقی است که از پروردگار آفریننده و مالک روز جزا فرا گرفته است. جز تجسم و تمثیل در این تابلوی زیبا، انواع هنرهای دیگر همچون تشبیه و استعاره و کنایه و مجاز و سجع و توازی و لزوم مالایلم و دیگر صناعات بدیعی و بلاغی موج می‌زند، اما روح فعال و تجسم جاندار این نمونه اعلا بلوغت به خواننده اجازه و مجال نمی‌دهد که به شکل و لفظ و قالب بپردازد.

۳. تابلوی دیگر

مردم سوداگر در این جهان، چیزی را در یاد خود نگاه می‌دارند که برایشان سودی در بر داشته باشد، اگر سودی از آن نبرند، یا چنانکه چشم داشتند از بار و برش نخوردند، از یاد خود برونش رانند، و آن را هرگز پیش آمده ندانند. پس از عثمان شورشیان برای پیمان بستن با رهبری شایسته، یا چنانکه آنان می‌خواستند بایسته، بدین در و آن در می‌زدند، و آنچه را می‌جستند نمی‌یافتند، لیکن مردمی که پیوسته زیر بار ستم کمرشان خم شده بود، می‌دانستند که رهبر شایسته و بایسته کجا است، تا اینکه سران و سروران نیز به خواست مردم تن در دادند و پس از چند روز امروز و فردا کردن، سرانجام راه خانه علی را در پیش گرفتند و با پافشاری پذیرش این بار سنگین را از او خواستند. و او که آینده بر دوش گرفتن چنین باری را به روشنی می‌دید، و آنان را برای به سر رسانیدن پیمان شایسته نمی‌دانست، نپذیرفت، تا اینکه بر پافشاری خود بیفزودند، و پیمان یاری را سخت استوار بیستند، و علی به ناچار پذیرفت، اما نه در خانه و با شماری از مردم که همه مردم نبودند، و به دنبال یک آهنگ بیدرنگ و نیندیشیده، و شاید از سوی کسانی که با نیرنگ؛ بنابراین، از آنان خواست امشب را در این باره به نیکی ببندیشند، و زیر و روی آن را با ریزی و ژرفنگری بستند، اگر باز هم او را خواستند، همراه با همگان بامداد فردا در مسجد گرد آیند و سخنان او را بنیوشند و بشنوند و سپس با آگاهی و بینش اگر خواستند پیمان بندند.

و مردم چنین کردند، و سوداگران سود پرست ناچار از پیروی شدند، و پیش از دیگران پیمان فرمانبرداری با امام بستند، و چون به آنچه می‌خواستند دست نیافتند پیمان شکستند و کمر به جنگ با امام و مردم بستند، امام در برابر آنان ایستاد و از حق مردم دفاع کرد. و برای مردمی که شاید فریب خورده باشند آن گردهمایی را بارها یادآوری کرد. یکی از آن یادآوریها تابلویی است زیبا از هنر آفرینیهای او:

«وَ بَسَطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُمَهَا، وَ مَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُمَهَا، ثُمَّ تَدَاكُكُمْ عَلَيَّ تَدَاكُ الْإِبِلِ الْوَيْمِ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وُرْدِهَا، حَتَّى انْقَطَعَتِ النَّعْلُ، وَ سَقَطَتِ الرَّدَاءُ، وَ وُطِيءَ الضَّعِيفُ، وَ بَلَغَ مِنْ سُورٍ النَّاسِ بِبَيْعَتِهِمْ آيَاتِي أَنْ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ، وَ هَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ، وَ تَحَامَلَتْ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ، وَ حَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَابُ» (همان، ک: ۲۲۹)

دستم را برای بیعت گشودید و آن را از دست دادن با شما بازداشتیم، به سوی خود کشیدیدش و آنرا پس کشیدیم، آنگاه برای دادن دست بیعت به من، چنان به یکدیگر پهلو زدید که شتران تشنه در روز در آمدن بر آبشخور به یکدیگر تنه می‌زنند، بگونه‌ای که بند افزار برید و ردا از دوش افتاد، و ناتوان پایمال گردید، و شادی مردم از بیعت با من، به چنان جایی رسید که خردسال به شادی خندان و سالخورده با ناتوانی و لرزش به سوی من روان، و بیمار برای بیعت، خود را بر پای حفظ کنان، و دختران نو رسیده سر برهنه بدان جای دوان گشتند!

یکی از زیباترین و رساترین نمودهای زیبایی شناسی، تشبیه و استعاره است. در این هنر می‌توان بوسیله یک تشبیه یا استعاره، حقیقتی را به آگاهی شنونده و خواننده رسانید که با صدها صفحه سخنان ساده معمولی نمی‌توان. تفاوت میان تشبیه، با انواع خود، و استعاره، با گونه‌های چندی که دارد، آن است که در تشبیه همه یا بیشتر ارکان آن حضور دارند و به زبان می‌آیند، لیکن در استعاره تنها یک طرف تشبیه به زبان می‌آید و با قرینه صافه و کنایه - که غالباً رساتر از تصریح است - مقصود گفته می‌شود. در این قطعه می‌توان به تشبیه اشاره کرد:

«ثُمَّ تَدَاكُكُمْ عَلَى تَدَاكُ الْإِبِلِ الْهَيْمِ عَلِي حِيَاضِهَا يَوْمَ وِرْدِهَا»

تشبیه مرکب به مرکب است، یعنی مشبه: هجوم آوردن مردم به سوی امام با ساییدن شانه‌هایشان به یکدیگر و به شانه‌های امام است؛ مشبه به: هجوم آوردن شتران تشنه برای رفتن بر سر آبشخور در روز رسیدن به آب است؛ آلت تشبیه در این جا، فتحه‌ای است که بر روی مصدر «تداک» گذاشته شده و فصیح‌تر از کاف تشبیه و گفتن «كَتَدَاكُك» می‌باشد؛ وجه شبه: هجوم آوردن مردم و شتران برای زودتر رسانیدن خود به مقصد است. و این چهار رکن تشبیه کامل می‌باشد. و اگر این تشبیه نبود، هیچ جمله یا توضیحاتی نمی‌توانست منظره هجوم توده مردم را - دست کم برای مخاطبان امام که منظره هجوم شتران تشنه برای رفتن به سوی آبشخور را دیده بودند - وصف کند.

۴. نگرش به آینده و تصویر گری

آنان که در این جهان همه هدفشان همین دنیا است و جز دارایی و ثروت و خواسته و مکننت چیزی نمی‌بینند، پرده‌های تو در توی آز و نیاز را و دیوارهای ستبر و فراگیر آرزوهای دور و دراز را چنان خود در برابر چشمشان و درک و فهمشان کشیده‌اند که پهنه درکشان در تنگنای فکرشان و افق دیدشان در نوک بینیشان است. چشمانی تنگ دارند که نه از قناعت بلکه تنها از خاک گور پر می‌شود، و دریافتی محدود که نه با حقیقت بلکه با آرزوهای کور پربار می‌شود؛ لیکن اولیای خدا این جهان را پلی می‌نگرند شایسته گذر بسوی جهان پایا و برین، و خواسته‌هایش را ابزارهای رساننده به سرانجام واپسین. و از این رهگذر، بینش از سنگ گذر کننده‌ای دارند که همه چیز را از فراسوی پرده‌ها و دیوارها و زمانها و مکانها به روشنی می‌بینند، و بار و بره‌های آینده نگرهای درست خود را بسی پیش از رسیدن می‌چینند.

و علی به لطف پروردگارش از چنان بصیرتی برخوردار بود که تیر نگاهش نه تنها از سنگ این جهان که از حصارهای زمان نیز می‌گذشت، و آینده عباد و بلاد را بروشنی می‌دید، آو خ که گوش نامحرمان تاب شنیدن حق را نمی‌یابست، و قلب نامردمان شراب معرفت نوشیدن را نمی‌شایست.

در واپسین دم فاجعه جمل، علی با دلی سرشار از اندوه، و سری پرشور برای آموزش حقایق اسلام، به بصره درآمد، شهری که به تحریک آشوبگران و با احساساتی همچون حجله نشینان به روی او شمشیر کشید، و در میان مسلمانان آشوبی پایان ناپذیر شعله ور ساخت.

نگاهی آینده نگر به شهر و مردم شهر افکند، و آینده آنان را بر پایه عملی تأسف انگیز که بدان دست یازیده بودند، چنین ترسیم کرد:

۱. ۴. واقعیت موجود

«كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرَاةِ، وَ اتَّبَاعَ الْبَهِيمَةِ، زَعَا فَاَجَبْتُمْ، وَ عُرِفْتُمْ بِمُتَدَارِكِ بَرَحْمَةِ مِنْ رَبِّهِ» (همان، ک: ۱۳).

سپاه زن بودید، و پیرو چارپایی بی زبان، همین که بانگ برآورد، در پاسخ پیرامونش گرد آمدید، و چون پی شد، پشت کرده پا به فرار گذاشتید. خوی شما پست است، و پیمانتان دستخوش شکست، و دینتان بر پایه دو رویی استوار،

و آبتان بسی شور و ناگوار، آنکس که در میان شما به سر برد در گرو گناه خویش گرفتار، و کوچ کننده از نزد شما بگونه‌ای از رحمت پروردگارش امیدوار است.

آنگاه از پرده‌های ستر واقعیت موجود فراتر نگریسته آینده این شهر و مردمش را چنین آشکار می‌کند:

«كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجُؤُجٍ سَفِينَةٍ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا وَغَرِقَ مَنْ فِي ضَمِيرِهَا»

گویم هم اکنون مسجد شهرتان را همچون سینه کشتی [گرفتار در تلاطم توفان] می‌بینم که خدا از زیر و زبرش عذاب فرستاده است، و همه آنان که درونش هستند، در آب غرق شده‌اند.

ساختمان مسجد شهر از همه ساختمانها، برافراشته تر بوده است، بطوری که وقتی در اثر آب سیل آسای باران طغیان شط العرب، شهر در زیر آب فرو رفت، کنگره‌های مسجد و دیوارهای آن چون سینه کشتی از آب بیرون ماند، چنانکه ابن ابی‌الحدید می‌گوید:

«این آینده نگری بهمین صورت واقع شده، بصره دو بار غرق گردیده است: یک بار در روزگار القادر بالله [۴۲۲-۳۸۱ ق.] و بار دیگر در روزگار خلافت القائم بامرالله [۴۶۷-۴۲۲ ق.]. بطور کامل در آب فرو رفت و جز بخشی از مسجد جامع آن که چون سینه پرنده آشکار بود، باقی نماند، بهمان شکلی که امیرالمؤمنین خبر داده است، آب از طرف دریای فارس در جایی که اکنون [میانه سده هفتم] به جزیره الفرس معروف است، و از طرف کوه معروف به جبل السنم پیش آمد و خانه‌ها را ویران کرد، و همه کسانی که درون آنها بودند، در خود فرو برد و مردم بسیاری را به کام نابودی کشانید. (ج ۱) از اینگونه آینده‌نگریها در نهج‌البلاغه فراوان است. صرفنظر از اینکه سخنانی چنین، ماهیتی پیشگویی وار دارند یا از غیب خبر دادن یا از طریق آموزگاری تعلیم یافته از جانب خدا چون پیامبر گرامی در اختیار او قرار گرفته باشد؛ از جنبه ادبی، بعنوان یک تمثیل، در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارند، همان گونه که سخن شناس ادیب - سید رضی - در ترصیع تاج گفتار بشر، به کمال استادی گوهریان دست یافته است، و جامه‌ای از زیباترین تارهای دیبا و پرنیان اندام آراسته سخنوری را در کارگاه آفرینش هنری یافته است، گرچه شایان آن نیم که درزیگری چنین جامه‌ای را دست یازم، لیکن سر آن دارم به تماشای بهارستان جهان چمن حله‌های دلربایش سر و جان بازم، و برخی دیگر از تمثیلهای و وصفها و نمونه‌هایی از نکات بدیعی آن را به نمایش دیدگان گذارم، و شیفتگی خود را - اگر توانستم هشیار از این گلستان پا برون نهم - به دیگران بنمایم. باشد که گوهر شناسان و زیور پیرایان عذر پیریشانیم را بپذیرند، و از رهاورد سفر شیدائیم خرده نگیرند.

لیکن نوشتار موجود را مجال نمایش پرده‌های زیبانگار نباشد، و نویسنده را تاب ایستادن در برابر آنها نشاید، پس به همین نمونه‌ها بسنده و خواننده به تماشای گلستان معرفت نهج‌البلاغه فرا خوانده می‌شود.

۵. خلاصه و نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه گفته شد بدین نتیجه می‌رسیم که فصاحت و بلاغت، چنان در سخن امیرالمؤمنین سرشته شده است که هیچ کلامی از آن بزرگوار را نمی‌توان دید که جامه زیبای شیوایی در برون و محتوای ژرف و پر جلال و شکوه را در درون نداشته باشد. معانی و بیان و بدیع قواعد و آیین خود را - پس از کلام بی‌بدیل الهی و سنت پرمغز نبوی - از سخنان مولا گرفته‌اند، و تصویر آفرینی یکی از مؤثرترین شیوه‌های آموزش و پرورش و ارشاد و هدایت انسان به سوی حقیقت است.

در سخنان امیرالمؤمنین (ع) تصاویر گویا و زیبایی بسیاری از جهان آفرینش، از جهان برین و زیرین، از جهان بیجان و جانداران، از گیاه و درخت، از کوه و دریا، از ابر و باد و باران، و نیز از فرشتگان و آدمیان مشاهده می‌شود که هدف همه این تصویر آفرینی‌ها، با روشی زیبا شناسانه، هدایت انسان به سوی خدا است.

امیرالمؤمنین (ع) در سخنان خویش، انسان را برمی‌انگیزد که از نعمتهای با ارزش و بزرگ پروردگار یعنی اندیشه و خرد خود بهره‌مند شود، و با استفاده کردن از روح خدایی دمیده شده در وجودش، به سوی خداگونگی و رشد و تعالی به پرواز درآید.

در تصویرهای این نوشتار گاه جوان برومند و سرمستی را می‌بینیم که از نطفه‌ای بدین حد از نیرو و توان رسیده، غافل و مغرور به جولان دادن اسب جوانی در میدان گمراهی سرگرم و از جهان آفرین بی‌خبر که ناگاه درد و بیماری او را به میان بستر انداخته، نزار و خسته و به ستوه آمده از شبیخون دردها، چشم به راه درمانهای طبیب و نیازمند پرستاری‌ها و دلسوزیهای پدر و مادر و برادر و خواهر، پیوسته می‌نالد و با نگاههای سرشار از پشیمانی و مهربانی درمانی می‌جوید، لیکن هیچیک او را سودی نبخشیده مرگ در رسیده آن همه شور و اشتیاق و آرزوها و امیدها را که در سر می‌پرورانیده با خود می‌برد، و تن بی‌جانی در بستر به جای می‌نهد، در میان مادری که شیون کنان بر سر و سینه می‌کوبد، و خواهری که وای وای گویان چهره می‌خراشد، و برادری که از فراقش به زاری می‌پردازد، و پدری که از فقدان فرزند خود را به هر سو می‌اندازد. سرانجام دوستان و یاران تن بیجان او را بر چوبی خشک گذاشته بر دوش می‌گیرند و به دیار غریبان و تنهاییاتش می‌برند، و در خانه وحشت و بیکنسی می‌نهند و پس از ریختن خروارها سنگ و خاک بر روی او، به خانه باز می‌گردند. در آن هنگام حسابرسی وی را می‌نشانند و با پرسشهایی که هیچ پاسخی برای آنها آماده نکرده، غافلگیرش می‌کنند، و چون بهت زده بی‌پاسخ ماند و از بوته آزمایش نمی‌تواند پاک بیرون آید کارنامه‌ای به دستش دهند سیاه و گذرنامه‌ای تباه، برای درآمدن در آتشی سوزان با زبانه‌هایی فروزان، در میان مراحل گوناگون مرگ دست و پا می‌زند و هیچ وسیله آرامشی یا دست نجات بخشی نمی‌یابد. پناه می‌بریم به خدا از داشتن چنان زندگی ننگین، و از چنین مرگ و عذابی سنگین!

و در صحنه دیگری امام جریان بیعت مردم با خود را به تصویر می‌کشد و تابلوی جاندار می‌آفریند که همگان برای رسانیدن خویشتن به امیرالمؤمنین و دادن دست بیعت به حضرتش، چون شتران تشنه‌ای که پس از هفته‌ها تشنگی به آبشخوری تنگ رسیده‌اند، شانه به شانه یکدیگر می‌سایند، و در این هجوم بند کفشها می‌بُرد، و ردا از دوشها می‌افتد، و افراد ناتوان پایمال می‌گردند، و توده مردم از این بیعت چنان شادند که خردسالان، پس از روزگاران ترشروی و اندوه، خندانند، و سالمندان با رنج بسیار برای رسانیدن خود به سوی مسجد روانند، و بیماران یا تکیه بر دیگری خود را بر پای حفظ کنان می‌رسانند، و دختران نورسیده سر برهنه خویش را بدان جای می‌کشانند.

در تصویر دیگری، پس از جنگ جمل، آینده دردناک مردم بصره را برایشان ترسیم می‌کند و وضع کنونی آن مردم را علت آینده فاجعه آمیزشان می‌داند.

هر یک از این سخنان - که تنها به دو سه نمونه آن اکتفا شد - گوه‌هایی درخشان هستند برای ترصیع تاج گفتار بشر، و تارهایی از زر و سیم و دیبا و پرنیان که جامه‌ای تنیده زدل بافته زجان، براندام زیبایی انسان آراسته‌اند.

منابع

ابن ابی الحدید. (۱۳۸۵ هـ. ق). شرح نهج البلاغه، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ط ۲.

جرداق، جورج. (۱۹۷۰ م). روائع نهج البلاغه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

سید رضی. (۱۹۶۹ م). نهج البلاغه، بتصحیح صبحی الصالح، بیروت: دارالتراث.